



لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

دوره نهم

جلسه هشتم (۱۳۸۷/۹/۲۰)

«...!»؛ و فرزندانان را از ترس فقر، نکشید.

«املاق» به معنای افلاس، ناداری است. «...»؛ ما آنها و شما

را روزی می‌دهیم. رسم عرب جاهلی این بود که جدای از کشتن دخترانشان به خاطر احساس ننگ پسرهایشان را هم از ترس گرسنگی و فقر می‌کشتند. بعضی گفتند: این اشاره دارد به رسم دخترکشی که درست نیست؛ چون عرب غیر از کشتن دختران گاهی به خاطر فقر بچه‌ها را می‌کشتند و گاهی از ترس فقر (یعنی هنوز فقری در کار نبود) فرزندان را از بین می‌بردند. که متأسفانه این جنایت به شکل دیگری در عصر حاضر هم وجود دارد، با توجه به اینکه هیچ وقت آیات قرآن کهنه و قدیمی نمی‌شوند و هیچ وقت از مدار خارج نمی‌شوند خداوند در قرآن نهی شدید از این عمل فرموده؛ برای اینکه خدا می‌دانسته در همه عصرها به یک بهانه‌ای این فرزندکشی باب است. سقط جنین از گناهان بزرگ است، قتل نفس محترم است و فردای قیامت این فرزند پدر و مادر را مؤاخذه خواهد کرد، مؤاخذه مقتول مظلوم از قاتل ظالم، امیرالمؤمنین^(ع) فرمودند: «و ظلم الضعیف أفحش الظلم»؛ ظلم

۱- اسراء آیه ۳۱

۲- نهج البلاغه مرحوم دشتی، نامه ۳۱، ص ۳۸۰

به انسان ضعیف (که دستش به جایی نمی‌رسد) زشت‌ترین نوع ظلم است. بجهای که در پناه مادر است، کشتن این فرزند یک ظلم بسیار بزرگی است که خدا نمی‌بخشد. یکی از عوامل خطاهای بزرگ، ترس از فقر است. گاهی خود فقر مشکل‌ساز است ولی اینطور که از قرآن برمی‌آید ترس از فقر بیشتر از خود فقر مشکل درست می‌کند. ترس از فقر انسان را وادار می‌کند به گناهان بزرگ؛ یکی از آنها بخل است، از ترس فقری، مال خود را انفاق نمی‌کند، مبادا اینکه فقیر شود. چون انسانی که در یک بلا واقع شده کمتر از آن می‌ترسد از آدمی که هنوز در آن بلا واقع نشده است. امیرالمؤمنین^(ع) فرمودند: اگر از چیزی (کار خوب و پسندیده) ترسیدی، خودت را داخل آن بینداز که ترس از وقوع آن بیشتر از رنج وقوع آن چیز است. این نشان می‌دهد که ترس از مسئله فقر رنج‌آورتر است از خود فقر. از جمله معلول‌های این ترس بخل، حرص و قتل اولاد است. قرآن می‌فرماید: اینها اولادشان را از ترس فقر می‌کشتند و گناهان دیگر که یکی از آنها فحشاست، مرتکب می‌شوند. کار شیطان هم همین است یکی از کارهایی که شیطان می‌کند مرتب مردم را از فقر و فاقه می‌ترساند، «...!» شیطان، شما را

(به هنگام انفاق)، وعده فقر و تهیدستی می‌دهد؛ و به فحشا (و زشتیها) امر می‌کند. گویی که خود ایجاد ترس از فقر زمینه را برای منکرات و کارهای زشت هم آماده می‌کند. الان هم در واقع این یکی از شعبه‌های جنگ روانی است. اینکه طرف را بترسانی، خیلی وقت‌ها یک حریف بدون اینکه کاری انجام دهد با رجزخوانی و جنگ روانی حریف خود را از پا درمی‌آورد. آمریکایی‌ها در خیلی از کشورها بدون اینکه دست به سلاح ببرند حکومت‌هایی را سرنگون کردند. جنگ روانی اثر بسیار بدی دارد.

قصه آن مردی که آمد خودش را به حجاج معرفی کرد و گفت: من را بکش شنیده‌اید. حجاج دنبال او بود. یک روز بعد از چند سال فرار آمد و گفت: من را

مُتِمِّ: تمام کننده	لِيُظْهِرَهُ: تا پیروز گرداندش	أَدْلِكُمْ: شما را راهنمایی کنم
تُنْجِيكُمْ: برهاند شما را	تُجَاهِدُونَ: کوشش کنید	الْأَنْهَار: (م: نهر) جویها
طَيِّبَهُ: پاکیزه، در اصل چیزی که حواس ظاهر و باطن از آن لذت ببرند	عَدْن: جاودان - همیشگی نَصْرُ: یاری	الْفَوْزُ: رستگاری - پیروزی
أُخْرَى: دیگری	فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ: پس پیروز گردیدند	فَأَيَّدْنَا: پس کمک کردیم - تقویت کردیم

فَصْلُ: جدایی	أَسْوَةٌ: الگو	أَلْبَغْضَاءُ: دشمنی - عداوت
بُرَاءُ: بیزاری	أَتَابَرَأُوا: ما بیزاریم	بُغْضٌ: دشمنی - کینه
أَنْبَنَّا: بسوی تو بازگشتیم	الْمَصِيرُ: بازگشت - رجوع نهایی	يَرْجُوا: امید دارد
تُقْسَطُوا: با عدالت و داد رفتار کردید	يُنْهَأَكُمُ اللَّهُ: خدا شما را باز می‌دارد	ظَاهَرُوا: پشتیبانی و حمایت کردند
إِمْتَحِنُوهُنَّ: آن زنان را آزمایش کنید	حِلٌّ: حلال	أُجُورٌ: مزد و پاداش - در اینجا به معنای مهر زنان (م: اجر)
كُوفِرَ: (م: کافره) زنان کافر	وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ: گناهی بر شما نیست	عِصْمٌ: (م: عصمت) منع و در اینجا به معنای نکاح و زوجیت
فَاتٍ: از دست رفت	عَاقَبْتُمْ: کیفر دادید - قصاص کردید (پیروز شدید و غنیمت گرفتید)	يُبَايِعُنَا: بیعت کنند با تو - پیمان ببندند با تو
بُهْتَانٌ: دروغ - افترا - تهمت	عِصْيَانٌ: نافرمانی	مَعْرُوفٌ: کارهای خوب و خیر
يَسْتَوْا: ناامید شدند	سوره مبارکه صف	كَبِيرٌ: بزرگ و عظیم است
مَقْتًا: خشم - بغض شدید نسبت به کسی که کار زشتی انجام داده است	بُنْيَانٌ مَرْصُورٌ: بنای محکم زاغوا: لغزیدند - منحرف شدند	
تُؤَدُّونَنِي: مرا آزار می‌دهید	مُصَدِّقًا: تصدیق کننده	لِيُطْفِقُوا: تا خاموش سازند

بکش، حجاج گفت: برای چه خودت آمدی؟ گفت: هر شب خواب دیدم که داری سر من را می‌بری، یک بار سرم را ببر خیالم را راحت کن. آمریکایی‌ها دائم در رادیوها و رسانه‌هایشان اعلام می‌کردند و تاریخ هم می‌زدند که قرار است فلان روز به ایران حمله نظامی کنیم؛ دائماً مردم در تشویش، اضطراب و وحشتند؛ روح خسته می‌شود. وقتی انسان گرفتار ترس بی‌مورد شد خیلی از کارهای خطا را انجام می‌دهد. عیدالله بن زیاد هیچ چیز نداشت، حتی نیرویی که بتواند با آن قصرش را در مقابل سپاه مسلم حفظ کند، نداشت. اما با دروغ و ترساندن مردم بر اریکه نشست، مردم دور مسلم جمع بودند. به دروغ گفت که یک سپاه شصت هزار نفری از طرف یزید دارد می‌آید و همه شما را از بین می‌برد، زن‌ها و بچه‌هایتان را اسیر می‌کند، خانه‌هایتان را هم خراب می‌کند. ترس باعث شد که مردم از دور مسلم پراکنده شوند، ترس بی‌جا نقص بسیار بزرگی است. امیرالمؤمنین^(ع) فرمودند: «الْجَبْنُ مَنْقَصَةٌ!»؛ ترس نقص بزرگی است. از ترس از فقر خیلی کارهای بد بیرون می‌آید. شیطان برای اینکه بتواند زمینه را هموار کند، ۱- فقر ایجاد می‌کند، از راه‌های هم اسراف و تبذیر است که قبلاً خواندیم. ۲- می‌ترساند و در خطورات ذهنی انسان نفوذ می‌کند که تو قرار است فقیر شوی، می‌خواهد زکات بدهد، می‌گوید: فقیر می‌شوی، می‌خواهد خمس بدهد، می‌گوید: فقیر می‌شوی، می‌خواهد به فقیر کمک کند به او تلقین می‌کند که تو فقیر می‌شوی. از همین طریق فرد به بخل و امساک و حرص و کارهای خطا و حرام‌خواری و حتی قتل نفس می‌افتد. امروز از علت‌های مهم دیر ازدواج کردن جوان‌های ما چیست؟ ترس از فقر. نتیجه‌اش چیست؟ فحشا و منکرات، گرفتاری‌های اجتماعی. خدا وعده می‌دهد می‌فرماید: شما فرزندانان را نکشید ما شما و آنها را روزی می‌دهیم. اشکال: پس چرا خیلی از افراد به همین امید صاحب فرزندان هستند و در فقر هم زندگی می‌کنند و سختی می‌کشند؟ اگر در آیه دقت کنید شرطی دارد و شرط آن این است که به خدا اطمینان کنی. خدا

وقتی گفت: من به تو و فرزندان روزی می‌دهم، به خدا اطمینان کنی و بپذیری. اگر حسن ظن به خدا داشتی خدا هم روزی می‌دهد؛ اما اگر سوءظن در کار بود، تضمینی برای روزی نخواهد بود. نشان حسن ظن به خدا این است که وقتی خدا به فرد این وعده را می‌دهد دست از قتل فرزند بکشد، اطمینان کند به خدا. آن کسی که به خدا حسن ظن دارد ممکن نیست که خداوند به او روزی ندهد و او را واگذارد. عمده محرومیت‌های ما به خاطر سوءظن به خداست.

علت فقر سوءظن به خداست، یعنی چه؟ خدا گفته تو حرام نخور، من به تو روزی می‌دهم. خوب اگر من خدا را قبول داشته باشم می‌گویم: من دیگر از امروز حرام نمی‌خورم، خودت روزی بده. اطمینان به خدا ندارد و دنبال حرامخوری هم هست، بعد می‌گویند: چرا خدا روزی نداد؟ (نمی‌شود که هم از توبره خورد و هم از آخور)، هم کار خودش را بکند و هم انتظار دارد خدا به وعده‌ای که او شرط آن را عمل نکرده، عمل کند. پس شرط اینکه خداوند رزق بدهد حسن ظن به خداست.

امیرالمؤمنین^(ع) فرمود: **بخل و حرص و ترس سه غریزه پراکنده‌اند که در یک صفت جمع می‌شوند و آن عبارت است از سوءظن به خدا.** خدا می‌فرماید: تو مبارزه کن، من پیروزت می‌کنم، از دشمن نترس! اگر من به خدا حسن ظن داشته باشم، شجاع می‌شوم، خدا می‌فرماید: تو مالت را بپرداز، من نمی‌گذارم فقیر شوی! اگر به خدا اطمینان داشته باشم اطاعت کرده، جواد می‌شوم. اینکه بخل می‌ورزم معلوم می‌شود که به این وعده الهی بدگمانم. اینکه خدا می‌فرماید: تو حرص نزن، رزق فردایت با من! اگر من باورم باشد و گمان خوب داشته باشم به این وعده خدا، دیگر حرص نمی‌زنم. حرص زمانی است که من به وعده خدا ایمان نداشته باشم؛ بخل زمانی است که وعده رزق خدا را باور نکنم؛ ترس زمانی است که وعده نصر خدا را باور نکنم، این می‌شود سوءظن به خدا. امیرالمؤمنین^(ع) می‌فرمایند: **حرص و ترس و بخل سه غریزه پراکنده‌اند، «یجمعهم سوء الظن بالله»؛ سوءظن به خدا هر سه را در خودش جمع می‌کند. می‌فرماید: «...؛ بچه‌هایتان را نکشید،**

وَبَالَ: عاقبت تلخ و شوم کردند	نَسُوا اللَّهَ: خدا را فراموش کردند	لَا يَسْتَوِي: مساوی نیستند - یکسان نیستند
فَوْزٌ: رستگار، پیروز	مُتَّصِدًا: شکافته - از هم پاشیده (در مورد اشیاء سخت)	خَشِيئَةً: ترس شدید
شَهَادَتٌ: حضور توأم با مشاهده	الرَّحْمَنُ: رحمت عام خداوند	الرَّحِيمُ: رحمت خاص خداوند (برای مؤمنان)
الْقُدُّوسُ: پاک و منزّه (از هر عیب)	المُؤْمِنُ: کسی که همه را امنیت می‌بخشد	المُهَيِّمِ: حافظ و نگهدارنده
العَزِيزُ: قدرتمندی که هرگز مغلوب نمی‌شود	الجَبَّارُ: کسی که با اراده نافذ خود به اصلاح هر امر می‌پردازد	الْمُتَكَبِّرُ: کسی که شایسته بزرگی است و چیزی برتر و بالاتر از او نیست
المُصَوِّرُ: کسی که به هر موجودی صورت خاص بخشید	أَسْمَاءُ الْخُسْنَى: نامهای نیکو	سوره مبارکه ممتحنه
تَلْفُونُ: بیفکنید	مَوَدَّةٌ: دوستی	أَخْفَيْتُمْ: پنهان می‌دارید
أَعْلَنْتُمْ: آشکار می‌سازید	ضَلَّ: گم کرده است	سَوَاءَ السَّبِيلِ: راه راست
يَتَّقِفُوكُمْ: به شما دست یابند	إِيتِغَاءٌ: جستن	رِضًا: خشنودی
يَسْطُورُوا إِلَيْكُمْ: بر شما تسلط پیدا کنند	وَدُّو: دوست دارند	أَرْحَامُ: خویشان

اگر شما از فقر می‌ترسید، مشکل ندارد ما روزیتان می‌دهیم؛ شرط این روزی چیست؟ اعتماد به خدا. اگر به خدا اعتماد کرد و دست از قتل فرزند برداشت، خدا حتماً تأمین می‌کند.

آیه بعدی می‌فرماید: «! به زنا نزدیک نشوید که آن عملی بسیار زشت و بد راهی است.

چرا فرمود: « نفرمود «لاتزنوا»؟ گفت: نزدیک نشوید، چرا از خود عمل نهی نکرد؟ با نهی از نزدیک شدن به این کار می‌خواهد شدت حرمت را برساند. ببینید یک وقت می‌گویند: دست به این سیم برق زنن برق دارد؛ یک وقت سیم فشار قوی است می‌گویند: تا پنجاه متری آن نرو و به آن نزدیک نشو. حالا نزدیک شدن مثل اینکه با نامحرمی در جای خلوتی باشد؛ مثلاً اگر در اتاقی نشستند در را باز بگذارند، بستن در ولو اینکه هیچ فکر بدی هم در ذهنشان نباشد. اگر زن و مردی تنها باشند حرام است، چرا حرام است؟ برای اینکه قرآن می‌گوید: «لاتقربوا»؛ نزدیک زنا هم نشوید. نمونه‌اش بعضی از شوخی‌ها و حرف‌های دور از حیا که متأسفانه برای بعضی حل شده است. اینها از گناهان بزرگ و مورد نارضایی خدا و امام زمان^(ع) است. معنی ندارد که مرد با زن نامحرم شوخی کند، کاری زننده و زشت است؛ کم‌کم هم دارد یک فرهنگ می‌شود. خواهرها باید بیشتر دقت داشته باشند، اگر آقایی در محل کار شوخی کرد، توجه نکنند و با او سنگین شوند. معنا ندارد، نباید مرد و زن نامحرم در محیط کاری با هم شوخی کنند. خوب امروز یک شوخی می‌کند، او می‌خندد؛ فردا یک شوخی دیگر و کم‌کم حجاب‌ها و حریم‌ها شکسته می‌شود و مفاسدی از آن بیرون می‌آید که درد بی‌درمان است. خواهری در جلسه‌ای که همین بحث بود گفتند: بگذارید من در تأیید گفتار شما نکته‌ای را بگویم، گفت: من رفتم به اتاق یکی از همکاران و نشستیم، تلفن زنگ زد گوشی را

کلمات:

خَيْلٌ: اسبها، اسب‌سواران (جمع است و مفرد از جنس خود ندارد)	رِکاب: شتران سواری	الْيَتَامَى: یتیمان (فرزندان بدون سرپرست)
إِبْنِ السَّبِيلِ: در راه ماندگان	دَوْلَةٌ: دست بدست کردن - گرداندن	أَعْيَاءٌ: توانگران
فَأَنْتَهُوا: خودداری نمایند - دست بردارید	يَتَّبِعُونَ: می‌طلبند	لَا يَجِدُونَ: نمی‌یابند
حَاجَةٌ: نیازمندی	يُؤْتِرُونَ: برگزینند	خِصَاصَةٌ: تنگدستی - احتیاج
يُوقُّ: کسی که خدا او را نگهدارد	شَحٌّ: بخل توأم با حرص	سَبَقُونَا: بر ما پیشی گرفتند
غِلٌّ: کینه، حسد (در اصل به معنای نفوذ مخفیانه چیزی است و چون صفات فوق به صورت مرموز در ذهن انسان نفوذ می‌کند به آنها اطلاق می‌شود)	رَوْفٌ: مهربان	إِنْ قُوتِلْتُمْ: اگر با شما پیکار شود
	رُعْبٌ: ترس و وحشت	قُرَى: جمع قریه، آبادی
	مُحَصَّنَةٌ: دژ محکم	جُدُرٌ: (م: جدار) دیوار
بَأْسٌ: سختی - درگیری	شَتَّى: (م: شتیت) متفرق و پراکنده	ذَاقَ: چشید

برداشتیم آقای پست تلفن یک حرف بسیار زنده زد، یک شوخی بسیار زنده کرد من عصبانی شدم و گفتم: خجالت نمی‌کشی که این حرف را می‌زنی، به چه حق این حرف را زدی؟ گفت: ببخشید شما خانم فلانی نیستید گفتیم: نه، گفت: ببخشید من فکر کردم ایشان هستند، همکارم بودند شوخی کردم! گفتم: بر فرض که ایشان بودند شما چه حقی داشتی با یک زن شوهردار اینطور شوخی کنی؟ چه کسی به تو چنین اجازه‌ای داده؟ شروع کرد به عذرخواهی کردن. چرا آدم باید حریم‌ها را بشکند؟ اگر دیدید مرد و زن نامحرمی با هم شوخی می‌کنند آنها را نهی کنید. اتفاقاً می‌گویند: تکبر با همه بدی و زشتی‌اش برای زن نسبت به نامحرم از محسنات است، زن باید نسبت به نامحرم خصوصاً بعضی از نامحرم‌های بی‌تربیت و ضعیف‌النفس خیلی سنگین باشد، هیچ اشکال ندارد، خوب هم هست. بعضی‌ها واقعاً جنبه ندارند نمی‌فهمند، حتی من دیدم بعضی از متدینین هم در این قضیه حواسشان نیست، آقای متدین و اهل نماز و دعا بود گفت: بله فلانی همکار ماست با او شوخی هم می‌کنیم. خانم اینجا نشسته نامحرم است سنگین سؤالی داری جواب بشنو یا سؤالی دارد می‌پرسد جواب می‌شنود. قرآن کریم نهی می‌کند از هر چیزی که می‌تواند به منکری منجر شود.

چرا قرآن می‌فرماید: «...؟» «سبیل» در اینجا به معنای روش است، همانطوری که علامه طباطبایی فرمودند از این آیه معلوم است که در اینجا مقتضای غریزه را نهی نمی‌کند؛ چون این وسیله ابقای نسل انسان است، آن چیزی که نهی شده روش است. می‌گوید: این روش، روش ناپسندی است و باعث به هم ریختگی و از هم گسستن مرزهای نسلی می‌شود. بعضی از چیزها را خجالت می‌کشم در این جلسات عرض کنم، ولی گاهی چاره‌ای نیست. اوایل انقلاب می‌شنیدیم در انگلستان (البته دیگر کشورهای اروپایی هم همین طور است بهتر از این نیست)، آمار کودکان بی‌هویت، سی و شش درصد است. در همین سال جاری مسیحی آمار این بود، پنجاه درصد یعنی پنجاه درصد کودکانی که به دنیا می‌آیند بی‌هویت هستند؛ این

اعتقاد ← خروج از ایمان با ارتکاب کبیره

۳- مرجئه: عقیده ← ایمان قول بلاعمل ← با ایمان گناه ضرری ندارد.

ارجاء= تأخیر و امهال. (خطرناکترین فرقه)

۴- معتزله: اعتزال واصل بن عطا از درس حسن بصری، در جواب به مسائل بین این

که قول مرجئه درست است یا خوارج؟

(در توحید و عدل به امامیه نزدیکترند). دو فرقه معتزله

۵- اشاعره: اصحاب ابوالحسن علی ابن اسماعیل اشعری

ابتدا معتزله بود ← بنیان مذهب اشاعره ← اعلان پیروی از حدیث و سنت و

مذهب احمد بن حنبل ← توجه بیشتری به عقل (از اهل حدیث) ← تصرف در

بعض افکار اهل حدیث

* فرق شیعه:

معنای اصطلاحی شیعه: من شایع علیا و اولاده ... فی دینه و عقائده ...

۱- کیسانیه: قائلین به امامت محمد حنفیه دارای فرق متعدد.

۲- زیدیه: قائلان به امامت زید بن علی ابن الحسین^(ع) - گمان مهدویت در حق

وی.

۳- مغیریه: (پنج امامی) = معتقد به محدودیت محمد بن عبدالله ابن حسین

۴- اسماعیلیه: (شش امامی) معتقد به امامت اسماعیل و مهدویت وی

۵- فطحیه: (۱۳ امامی!) قائل به امامت عبدالله ابن افضح بین امام صادق و امام

کاظم^(ع)

۶- غلاه

التماس دعا

فاجعه نیست؟ از این بگذریم اینها چیزهایی است که معلوم است آن مقداری که معلوم نیست باز از این بدتر است، من بعضی از مسائل را خیلی سربسته عرض می‌کنم برای اینکه حریم حیا هم در نظر گرفته شود. شما تصور کنید که در ایران ما به برکت اسلام یک مرد و زنی که با هم زندگی می‌کنند، مرد به خانمش اعتماد دارد و می‌داند او اهل حیا و عفت است و آرامش دارد و بچه‌هایش را هم با اطمینان تربیت می‌کند؛ چون به فرزندی آنها شک ندارد. اما در غرب متأسفانه یک گوشه‌ای که اینها رو نمی‌کنند، این قصه است که درصد پدرانی که به فرزندی فرزندانشان اطمینان دارند پایین است، پنجاه درصدش که معلوم است، این پنجاه درصد بقیه چطور؟ تکلیف این را هم روشن کنید، چند درصد از این مطمئنند؟ ببخشید من این حرف‌ها را می‌زنم. برای اینکه بعضی از وقت‌ها مجبوریم به جوانمان بفهمانیم که اگر اسلام از منکرات و فحشاء نهی می‌کند دلیلش چیست. اگر خدایی نکرده پدری سه درصد شک کرد به فرزندی فرزندش آیا دیگر می‌تواند به او محبت کند؟ می‌تواند برای او دل بسوزاند؟ می‌تواند به عنوان فرزند جانش را فدای او کند؟ لاجرم نمی‌تواند. نتیجه‌اش چه می‌شود؟ این بچه عقده‌ای می‌شود، با کمبود محبت روبرو می‌شود، نظام خانوادگی خواهد گسست. این نقطه اتصال پدر و مادر و این گره محکم خواهد گسست؛ نتیجه‌اش می‌شود طلاق پنجاه درصد، در نتیجه جوان می‌گوید: برای چه بروم ازدواج کنم، اگر زندگی این است نمی‌خواهم، من بروم بارکش دیگران شوم همین طوری بهتر است! نتیجه این چه می‌شود؟ پیری جمعیت. دائماً مسئولین داد می‌زنند جمعیت پیر شد، دارد فروپاشی نسلی می‌شود! آن وقت که ادیان الهی می‌گفتند اطراف فحشا و منکر نگردید، مسخره کردید، حالا که به اینجا رسیدید داد می‌زنید جمعیت ما پیر شد! جایزه می‌دهیم برای ازدواج، جامعه هم جواب ندهد! همین حقتان است! آنهایی که به دنبال اینها می‌دوند، از اینها احمق‌تر هستند! اگر اسلام نهی می‌کند می‌خواهد کانون زندگی آرام باشد، می‌خواهد معلوم باشد هر انسانی نسب و نسلش چیست، حقوق ضایع نشود، نسلها به

- «...»

«سلطان ← حق قصاص

: مصادیق اسراف: ۱- کشتن دیگری بجای قتل، ۲- کشتن افراد

دیگر غیر از قاتل

سنت جاهلی: کشتن یکی از بزرگان قبیله قاتل

وجود سلطان ← وابسته به حاکمیت حاکم اسلام ← آیه دال بر ضرورت وجود حکومت حق در عصر غیبت

ارجاع ضمیر در «فلایسرف» به قاتل خلاف ظاهر است.

* «(اسراء آیه ۳۴)

- نهی از نزدیک شدن به مال یتیم ← گناه تصرف ناحق بالاتر است.

- تصرف در مال یتیم برای تبدیل به احسن جایز است.

- توصیه فراوان در حق یتیم (خود یتیم ← «(الضحی آیه ۹))

نهی شدید قرآن از اکل مال یتیم ← «...» (نساء

آیه ۱۱)

جلسه دوم: علم الحدیث

* روایت بزرگان از راوی مجهول = عدالت وی

- دلیل: از بررسی حال شیخ حدیث بدست می‌آید ← اگر از ضعیف روایت می‌کردند تصریح به ضعف وی می‌نمودند ← روایت از ضعفاء از عیوب مهم بوده.

فصل ۷: فرق مسلمین

* فرق اهل سنت:

۱- اهل حدیث (حشویه): عمل افراطی به حدیث ← ولو مخالف عقل ← گروههای مختلف شدند بعد از آمدن احمد بن حنبل متحدالعقیده گشتند.

۲- خوارج: وجه تسمیه (خروج بر امام). غلبه بر حروریه/ الخلال فرق خوارج در

عصر ما

هم مخلوط نشود، پدری و فرزندی معلوم باشد؛ می‌خواهد اینها را مشخص کند، معلوم باشد به سر این بچه چه کسی باید دست محبت بکشد؟ چه کسی باید از حق او دفاع کند؟ در زیر سایه کدام چتر محبتی باید بیاساید؟ می‌خواهد اینها معلوم باشد. تو نفهمیدی رفتی به تز کلاغ عمل کردی. قصه کلاغ و قورباغه این است: قورباغه‌ای به کلاغ گفت: من هر چه فرزند به دنیا می‌آورم مار همسایه‌مان آن را می‌خورد؛ می‌گویند تو دوراندیشی، کاری به من یاد بده. کلاغ کلی قورباغه را ملامت کرد که چرا زودتر نیامدی؟ قدر من را ندانستی، من در همسایگی تو بودم، تو از فکر و دانش من استفاده نکردی. قورباغه گفت: اشتباه کردم، عفو کنید؛ حالا بفرمایید چه کنم؟ گفت: برو از این برکه مجاور تعدادی ماهی کوچک بگیر، از در خانه مار بگذار تا در خانه خودت وقتی مار ماهی‌ها را می‌خورد دیگر سیر می‌شود، وقتی که سیر شد به خانه تو که رسید نمی‌تواند بچه‌هایت را بخورد و به خانه برمی‌گردد، دو سه بار که اینطور شد دیگر بچه‌هایت می‌توانند پنهان شوند. این بیچاره رفت کلی زحمت کشید و ماهی گرفت و علی‌رغم گرسنگی خودش نخورد و آنها را از در خانه مار تا در خانه خودش چید. مار دید بوی ماهی می‌آید؛ ماهی اولی را خورد، دید باز هم دارد بو می‌آید؛ دومی و سومی تا به در خانه قورباغه رسید، (صاحب کلبله و دمنه این داستان را آورده و داستان قشنگی است می‌گوید): تازه اشتهايش باز شده بود، غوک و بچه‌ها را یک جا بخورد. آقای راسل گفت: شما دائماً می‌گویید: این حرام است، این حلال است، اینها بدتر حریص می‌شوند میدان را باز کنید، نتیجه‌اش این شد که می‌بینید. به این می‌گویند: تز کلاغی. قرآن می‌فرماید: «

«؛ این فحشاست و بد راهی است. چقدر حیا

زیباست! نیروی جاذبه پیدا نیست ولی اگر همین جاذبه‌ی ناپیدا در زندگی ما نباشد چه اتفاقی می‌افتد؟ زندگی بشر از بین می‌رود، خشت روی خشت بند نمی‌شود. غیرت عین جاذبه است. شما دیوار را می‌بینید، اجزای داخل دیوار را هم می‌بینید، مصالح را می‌بینید اما آن چیزی که این دیوار را نگه داشته آن چسبندگی ناپیداست

خلاصه مطالب:

جلسه اول: تفسیر تربیتی و آموزشی روش آن

* «

«(اسراء آیه ۳۱)

املاق = افلاس (ناداری)

- کشتن اولاد برای فقر رسم عرب جاهلی

- کشتن اولاد در عصر حاضر (سقط جنین)

* ترس از فقر ← عامل خطاهای بزرگ (بخل، حرص، قتل اولاد و ...)

کار شیطان ← الشیطان یعدکم الفقر

اشکال: پس چرا خیلی افراد در گرسنگی و فقر بسر می‌برند؟ (خود و فرزندانشان)

جواب: شرط رزق ← حسن ظن بخدا و رزق او.

دلیل: شرط رزق در آیه دست برداشتن از قتل اولاد = اطمینان به وعده رزق خدا

← علت فقر آنها ← سوء ظن بخدا ← ارتکاب بعضی از گناهان ← فقر

* «

«(اسراء آیه ۳۲)

- چرا فرمود «لاتقربوا» و نفرموده لاتزنوا؟ ج: طبق آیه ← حرمت نزدیک شدن به

مظان فحشاء

مثال: خلوت با نامحرم - شوخی و حرفهای ناروا با نامحرم و ...

«ساء سبیلا» ← عدم نفی مقتضای غریزه، نفی روش

* «

«... (اسراء آیه ۳۳)

- اطلاق آیه ← حرمت قتل مؤمن و کافر

- افساد فی الارض با اعتیاد به قتل کافر ذمی

- «الا بالحق»: ۱- افساد فی الارض، ۲- قصاص.

۴- گروه فطحیه؛ سیزده امامی هستند (یک امام اضافه قبول دارند!!) عبدالله افطح فرزند امام باقر^(ع) و برادر امام صادق^(ع) است. می‌گویند: امام ششم، امام صادق^(ع) و امام هفتم، عبدالله افطح و امام هشتم، امام موسی کاظم^(ع)؛ همین طور ائمه بعدی را یکی می‌اندازند عقب. به اینها می‌گویند: فطحیه.

۶- گروه غلات؛ غلات جمع غالی است. امیرالمؤمنین^(ع) فرمود: ^۱ «هَلَك فِي رَجُلَانِ»؛ دو گروه در حق من هلاک شدند، «مفراط غال و مبغض قال»؛ یکی آن دوست‌دارنده‌ای که در حق ما غلو می‌کند و یکی آن دشمنی که در حق ما بغض می‌ورزد. این دو گروه هلاک شدند. در همان زمان امیرالمؤمنین^(ع) این گروه بودند که وقتی کرامات و معجزات اهل بیت^(ع) را می‌دیدند به خاطر شیفتگی زیاد از حدی که پیدا می‌کردند، قائل به الوهیت می‌شدند. حد غلو این است که شخصی انسانی را از مرحله مخلوقیت بیرون ببرد. وقتی که می‌گویند فلان راوی متهم به غلو است یا از جمله غلات است؛ یعنی خبرش از درجه اعتبار ساقط است.

۷- اسماعیلیه؛ معتقد هستند که فرزند امام صادق^(ع) اسماعیل امام بعدی است و معتقد هستند که مهدی اوست. با اینکه امام صادق^(ع) اعلام کردند: ای مردم! اسماعیل از دنیا رفته است. دیگر بعد از من اسماعیل امام نیست. بعد از من فرزندانم موسی بن جعفر امام است و اینها یک فرقه منحرفی هستند و بعدها تبدیل شدند به یک تروریست‌های بسیار عجیب قلعه الموت قزوین هم محل استتار آنها بوده است؛ بسیاری از بزرگان دولت سلجوقی و بعدها را اینها ترور کردند و از بین بردند و یک وحشت و رعبی در دل مردم انداخته بودند. اینها هم یک گروهی هستند که از فرق شیعه محسوب می‌شوند. می‌شوند در واقع شش امامی و امام هفتم خودشان را اسماعیل فرزند امام صادق^(ع) می‌دانند.

و صَلَّى اللهُ عَلَيَّ وَآلِيَّ وَسَلَّمَ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

یعنی تجاذب ملکولی که بین آن ملاتهاست. اگر یک لحظه این چسبندگی ناپیدا برداشته شود ساختمان فرو می‌ریزد. حیا مثالش مثال این است؛ عفت عین همین است. غیرت مرد که اسلام گفته همین است، با این ناپیداها جوامع بشری سر پا ایستادند و این بنای مستحکم محکم است، اگر نباشد فرو خواهد ریخت و اینها دارند فرو می‌ریزند و فرو خواهند ریخت. روسیه چند سال پیش اعلام کرد ما نسبت به جمعیتان بیست میلیون جوان کم داریم، آلمان و فرانسه هم همین طور، الان جمعیت اروپا پیر است به خاطر همین مسأله بشدت پیر شده. جوانها هیچ رغبتی به ازدواج نشان نمی‌دهند؛ طلاقها زیاد است؛ درگیریهای خانوادگی بسیار زیاد است. علی‌رغم اینکه بعضی از آدم‌های خودباخته سعی می‌کنند چهره غرب را زیبا نشان دهند اما آمار رسمی اعلام کرد از هر ده زن فرانسوی، نه زن در خانه از دست شوهرش کتک می‌خورد، خوب علتش چیست؟ اعتماد نیست، دلگرمی و آرامش در زندگی نیست. هیچ مردی دوست ندارد اعصاب خودش را به هم بریزد. وقتی ما به دستورات اسلام وقعی نمی‌گذاریم اینها نتیجه‌اش می‌شود.

آیه بعدی می‌فرماید: «...»؛ و نکشید

نفسی را که خدا کشتن او را حرام کرده مگر به حق. اولاً آیه مطلق است. نگفته: «ولاتقتلوا النفس المؤمنه»؛ نفس مؤمن را نکشید. بلکه آیه مطلق است، بنابراین کشتن کافر هم حرام است. حرمتش به اندازه نفس مؤمن نیست اما حرام است. اگر کسی دو کافر ذمی را بکشد، باید دیه بدهد (چون مسلمان به خاطر کشتن کافر قصاص نمی‌شود). دفعه دوم هم این کار را کرد، در دفعه سوم فقها می‌گویند: به عنوان مفسد فی الارض اعدامش می‌کنند. البته در دفعه سوم و چهارم بین روایات مختلف است، مرحوم شیخ طوسی می‌گویند: دفعه سوم و کثیری از فقها هم

می‌گویند: در دفعه سوم باید او را اعدام کرد بنابراین انسان کافر هم کشتنش گناه کبیره است. قرآن از فساد در زمین به شدت نهی کرده است.

فرمود: «...» الا بالحق با دو نکته محقق می‌شود، کشتن حق چیست؟ دو نفر را می‌توان کشت، یکی مفسد فی الارض (مفسد فی الارض کسی است که کاری انجام دهد که نظام نوعی، نظام زندگی اجتماعی انسان را به هم بریزد؛ مثال‌هایش را می‌دانید مثلاً در جامعه مواد مخدر پخش کند یا دنبال چاقوکشی و آدم‌کشی و قتل نفس مثل همین اراذل و اوباشی که در تهران گرفتند و اعدامشان کردند، به این می‌گویند: مفسد فی الارض، تشخیص آن با حاکم شرعی است)، البته نه فسادهای کوچک مثلاً یک کسی با ماشین سنگین فرض کنید باری تند رفت و تیر چراغ برق را کند و بعد یک دیوار را هم خراب کرد و یک نفر هم مرد، به او بگویند تو مفسد فی الارضی و بگیرند و او را اعدام کنند. افساد یعنی اینکه که واقعاً کارش چشم‌گیر باشد. یا مثل کسانی که خانه‌های فساد و منکر و فحشا دایر می‌کنند اینها مفسد فی الارض هستند. علت دومی که می‌شود نفسی را به خاطر آن کشت قصاص است، شخصی قاتل عمدی است. اولیاء دم راضی نمی‌شوند که دیه بگیرند می‌گویند: باید قصاص شود. اختیار با آنهاست می‌توانند قصاص کنند، می‌توانند دیه بگیرند. از این دو مورد که خارج شد دیگر نمی‌شود هیچ کس را کشت. مرتد که اسلام حکم اعدامش را داده هم ملحق به همان قسم اول می‌شود که البته شرایط خاصی دارد. بعد می‌فرماید: «...»

مظلوم کشته شده، برای ولیش سلطه (و حق قصاص) قرار دادیم، (مراد از سلطان حق قصاص است)، «...» پس نباید در قتل اسراف کند،

(اسراف را عرض کردیم یعنی تجاوز از حد) یعنی یکی اینکه دیگری را به جای قاتل بکشد این می‌شود اسراف در قتل. یکی اینکه به غیر از قاتل افراد دیگری را هم

می‌گوید: آقا! این زید آمده نزد من و مرا دعوت می‌کرد به یاری خودش و من هم قبول نکردم و با او مناظره کردم؛ دیگر نتوانست جوابم بدهد. امام فرمودند: به او چه گفتی؟ حرف خود را نقل کرد. خوب، امام چه بگویند به این کسی که چند بار اسرار ائمه را فاش کرده است. امام دیدند این فرد قابل اعتمادی نیست. گفتند: تو که با این حرف‌ها حجتی برای او باقی نگذاشتی. خوب عده‌ای امثال این حرف را دیده و فکر کرده‌اند این دلالت دارد بر اینکه زید آدم موثقی نیست. در حالیکه این بزرگوار مورد تأیید امام معصوم^(ع) بوده است. ولی برای اینکه بتواند از شیعیان نیرو جمع کند، از امام هزینه نکرده است.

۳- گروه مغیریه؛ پنج امامی هستند. تا امام باقر^(ع) را قبول دارند و می‌گویند؛ امام بعدی که امام مهدی است و همان مهدی امت است، محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی^(ع) است. این عبدالله به عبدالله محض شهره است. محمد هم معروف است به نفس زکیه. عبدالله محض افتخار می‌کرد که از پدر و مادر به پیامبر^(ص) می‌رسید. عده‌ای گمان کردند که محمد همان کسی است که پیامبر فرمودند. این مهدی امت است. که امام صادق^(ع) اشاره کردند و فرمودند: آن کسی که قبای زرد پوشیده، قاتل این محمد است و جای قتلش را هم گفتند؛ در حدیث آمده. شخص قاتل را هم معین فرمودند و همین هم در تاریخ اتفاق افتاده است. امام صادق^(ع) به عبدالله گفتند: پسرت را از این معرکه بیرون ببر! او مهدی امت نیست و کشته خواهد شد. گوش نداد و گفت: تو حسادت می‌کنی که ما به حکومت برسیم. امام گفتند: من وظیفه‌ام گفتن بود پسر عمو! تو نمی‌خواهی عمل کنی نکن! به امام حرف‌های سبک زد و متأسفانه همان شد؛ پسرش را کشتند؛ یارانش را کشتند. تمام خانواده و اولاد عبدالله بن حسن را گرفتند و با یک قساوتی به زندان افکندند و با وضع فجیعی در زندان از بین رفتند. من جمله همین عبدالله بن حسن (نوه امام حسن مجتبی^(ع) بود).

شهید شد. یک مرد بسیار شجاعی بود. در بعضی از روایات تاریخی آمده که با یک لشگر پنجاه نفری، یک لشگر چند هزار نفری را شکست داد و تار و مار کرد. یک مرد بسیار شجاعی بوده و یاران بسیار قوی داشته است. بیشتر هم در ایران مستقر بوده است). اما بزرگان و ائمه زید را ستایش کردند. وقتی زید به دنیا آمد امام سجاد^(ع) قرآن را باز کردند این آیه آمد: «

«!؛ امام فرمود: این زید شهید است. این همان

فرزند من است که شهید می‌شود.

روایتی دیگر است که امام صادق^(ع) وقتی خبر شهادت زید را فهمیدند، گریستند و فرمودند: «نعم العم»؛ خیلی عمومی بود! عمومی من هم برای دنیای ماست و هم برای آخرت. بعد فرمودند که او شهید راه خدا شد مثل شهدایی که در بدر و احد در رکاب رسول خدا شهید شدند.

مرحوم مفید که از بزرگان علم حدیث است به جلالت و عظمت او را ستایش کرده است و گفته بعد از امام محمد باقر^(ع) از همه فرزندان امام زین‌العابدین افضل بوده است. بنابراین به حرف کسانی که حرف‌های بی‌ربط می‌زنند اعتنا نمی‌شود.

یک نکته هم در حاشیه عرض کنم. اینکه زید قیام کرد ولی ائمه سکوت کردند؛ این چه دلیلی دارد؟! معلوم می‌شود که ائمه اگر کسی قیام می‌کرد برای از بین بردن حکومت ظالم و احتمال موفقیت می‌دادند در واقع از کار او راضی بودند. از قرائن معلوم می‌شود که این زید مخفیانه از امام^(ع) اجازه داشته و حتی رهبری می‌گرفته است. اما اینقدر زبانش محکم بود که حتی به یارانش هم نگفته بود. حتی در یک مورد به شیعه‌ای نگفت من مورد تأیید امام هستم. زبانش محکم بود که این ابوجعفر احوال از یاران امام هم است و معروف است به مؤمن طلاق. این بنده خدا امام از او گله می‌کنند و می‌گویند: تو اسرار مرا فاش کردی. یک روز می‌آید نزد امام صادق^(ع)،

بکشد، یک وقت یکی دیگر را به جای قاتل می‌کشند، یک وقت هست که نه قاتل را که می‌کشند می‌گویند: یک نفر دیگر را هم باید بکشیم، خون ما سرخ‌تر است. ما باید به ازای یک نفر دو نفر را بکشیم، اگر این طوری شد می‌شود اسراف در قتل که در عرب جاهلی رسم بود که اگر قبیله‌ای زور داشت و یک نفر از آنها به دست قبیله دیگری کشته می‌شد می‌گفتند: جدای از کشتن قاتل باید یکی از بزرگان قبیله شما هم را بکشیم، قرآن آنها را نهی کرد که اسراف در قتل نکنید. «...»

«!؛ چرا که او مورد حمایت است. اینکه قرآن می‌فرماید: «...»

«...»؛ ما برای ولی دم سلطان قرار دادیم (مراد از سلطان همان حق قصاص

است). این حق قصاص که قرآن تعبیر به سلطان کرده، در چه صورت موجود است؟ موقعی که حاکمیت دینی باشد یعنی اگر حاکمیت دینی نباشد دادگستری در اختیار حاکمیت دینی نیست یعنی باید یک حکومت اسلامی باشد یک دادگستری هم داشته باشد قاتل عمدی را بگیرند و به دست ولی دم بسپارند بگویند: دوست داری دیه بگیری یا اعدامش کنیم؟ می‌گوید: او را اعدام کنید. می‌خواهم یک نکته‌ای از این مطلب درآوریم. پس اینکه قرآن می‌فرماید: ما برای ولی دم سلطان قرار داده‌ایم، اگر ما بگوییم در عصر غیبت حکومت نیاز نیست سلطان چه می‌شود؟ دیگر سلطانی در کار نیست. ما از خیلی از آیات قرآن می‌توانیم بفهمیم که خدا هم ما را بلا تکلیف نگذاشته است. اینکه ما می‌گوییم: نایب عام امام (ولی فقیه) باید حکومت را دست بگیرد از قرآن هم می‌توان ثابت کرد. این نکته‌های ظریف در قرآن فراوان است. بسیاری از احکام اسلام که حکومتی است و مطلق است و به زمان پیامبر و زمان خاص مقید نشده است معلوم می‌شود که در هر زمانی باید یک رشته اتصال با خدا باشد، حکومت متصل با خدا باید باشد تا مردم و مظلومان در سایه حاکمیت

قدرت آن حکومت بتوانند حق را از ظالم بگیرند و قاتل را قصاص کنند. و الا این دستور خدا منتفی خواهد شد.

ارجاع ضمیر در «فلا یسرف» به قاتل خلاف ظاهر است (آیه را نگاه کنید) بعضی اینگونه ترجمه کردند، «...» هر کس

مظلومانه کشته شود ما برای ولی او یک قدرت انتقام و قصاصی قرار دادیم، «...»

«...»؛ پس قاتل نباید در قتل زیاده روی کند، یعنی دارد قاتل‌ها را

می ترساند. این حرف خیلی سبکی است، چرا؟ اصلاً قتل بحث اسراف ندارد این قتلی که می گوید: «

قتل حق است نه کشتن قاتل که قتل باطل است. قاتل عمد اصلاً حق کشتن ندارد که بگوییم اسراف نکن، این معنایش این است که خوب حالا بکش ولی مثلاً یکی دو تا بیشتر نکش. شخصی چهل و نه تا آدم کشته بود با گریه و زاری رفته بود توبه کند، صبح دیده بود یک نفر دارد می رود گفت: کجا می روی؟ جواب داد: دارم می روم به مردم آن روستا بگویم که در این روستا به شما فحش داده اند گفت: بنده خدا این کار را نکن ما عمری این کار را کردیم بدبخت شدیم. فردا صبح دید پاشنه گیوه را کشیده دارد برمی گردد، گفت: کجا می روی؟ جواب داد: می روم به مردم آن روستا بگویم اینها جواب آنها را داده اند. دوباره روز بعد دید دارد به آن روستا می رود، گفت: کجا؟ جواب داد: می روم بگویم که آنها یک کلمه بیشتر به شما فحش دادند، دید حالا این دو روستا را به جان هم می اندازد و بیست - سی نفر دیگر هم کشته می شوند، گفت: خدایا ما که چهل و نه نفر را کشتیم این باشد پنجاه تا، شمشیر کشید و او را هم کشت. حالا این «

«؛ در قتل اسراف نکنند، قتل عمد که اسراف ندارد؛ اعتدالش این

است که آدم نکشی، آن قتلی که حد اعتدال دارد و اسراف برمی دارد قتل از روی قصاص و قتل حق است، خدا می گوید: اعتدال این است که در قصاص یک تن، یک نفر را بکشی، برای یک نفر نمی شود دو نفر را کشت، بلکه صد نفر را هم برای یک نفر

«؛ از شیعیان نوح، حضرت ابراهیم^(ع) بود. یک جای دیگر می فرماید: «

«؛ سپس روز قیامت هر شیعه ای

که بیشتر به خدای رحمن سرکشی داشته او را بیرون می آوریم. همانطور که کلمه امام هم برای امام عادل استفاده شده در قرآن و هم برای امام فاسق. «...»

«؛ با ائمه کفر بکنید! که سوگند و

پیمانی نمی شناسند تا دست بردارند. در جای دیگری می فرماید: «...»

«^۳.

۱- **طایفه کیسانیه:** یکی از طوایف منحرف شیعه، طایفه کیسانیه هستند. البته ما غیر از دوازده امامی را شیعه نمی دانیم (فی الواقع). چون هر کس یکی از ائمه را رد کند، مثل این است که همه را رد کرده باشد. منتها در اصطلاح اینگونه معروف شده است. کیسانیه قائلین به امامت محمد بن حنفیه هستند. دارای فرقه های متعددی هستند. بعضی از آنها هم معتقدند که محمد بن حنفیه همان مهدی است. مخفی شده و بعداً ظهور می کند. اینها باز خود فرقه های متعدد دارند.

۲- **طایفه زیدیه؛** زیدی ها قائلان به امامت زید بن علی بن الحسین هستند. می گویند: مهدی اوست. در کوه رضوی زندگی می کند و روزی برمی گردد. در رابطه با این که زید علیه امویان قیام کرد و به شهادت رسید؛ بعضی از افراد بی اطلاع آمدند در شخصیت زید قبح کردند. به این حساب که گفتند: ائمه ما دعوت به سکوت می کردند و آقای زید خودسرانه بلند شد و عده ای را به کشتن داد. چون می دانید فرزند زید هم شهید شد؛ فرزند فرزندش هم قیام کرد و شهید شد. (یحیی نوه زید

۱- مریم آیه ۶۹

۲- توبه آیه ۱۲

۳- فرقان آیه ۷۴

۵- گروه اشاعره؛ اشاعره پیروان ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری هستند. وی به ابوموسی اشعری می‌رسد. وی ابتدا خودش از معتزلی‌ها و از شاگردان و پیروان واصل بن عطاء بود. یک روز بر سر منبر گفت: ایها الناس! هر کس من را نمی‌شناسد بشناسد، من عقیده‌ام عمل به سنت پیامبر و پیروی از امام احمد بن حنبل است (این که می‌گویند امام احمد بن حنبل چون اهل حدیث او را مبدأ قرار می‌دهند) و از امروز به کار و کردارها و عقائد معتزله اعتقادی ندارم و شروع کرد عیب و ایرادهایشان را برملا کردن. به پیروانش گفتند: اشعری. اما در واقع اینها (اشعری‌ها) بیشتر از اهل حدیث به عقل میدان دادند. او علی‌رغم شعاری که داده بود در عقاید اهل حدیث مقداری دخل و تصرف کرد، به طوری که اهل حدیث امروز اینها را جزء سنی‌ها هم نمی‌دانند. در حالیکه اشاعره فرقه‌ای از اهل سنت است که بحث‌های مختلفی دارد؛ و اهل حدیث، معتزله، مرجئه، خوارج و حتی اشاعره را اهل سنت نمی‌دانند. (اخیراً یک حرف جالب‌تری درآوردند که هر کس از علی^(ع) یک فضیلتی که بوی خلافت بدهد نقل کند؛ می‌گویند: این شیعه بوده تظاهر به تسنن می‌کرده است. لذا عده‌ای از آنها در مورد ابن ابی‌الحدید می‌گویند: هذا رافضی! این شیعه بوده است.

فرق شیعه:

کلمه شیعه در قرآن آمده: «^۱؛ شیعه یعنی پیرو. شیعه مفرد است. قرآن می‌فرماید: «^۲؛ (و از پیروان او ابراهیم بود). «الشیعه من شایع علیا»؛ شیعه آن کسی است که از علی^(ع) و اولاد معصومینش پیروی کند. در چه چیز؟ در گرفتن احکامش، در عقایدش، در دینش. به این می‌گویند: شیعه. در قرآن کلمه شیعه هم به معنای پیرو آدم‌های بد استفاده شده و هم به معنای پیرو آدم‌های خوب. یک جا می‌فرماید: «

می‌شود کشت، مثلاً عده‌ای می‌خواهند یک نفر را بکشند، بیست نفر با هم جمع می‌شوند و هر کدام یک چاقو به او می‌زنند؛ چه کسی قصاص می‌شود؟ ولی دم مجبور می‌شود که دیه بگیرد. اگر دو نفر یک نفر را کشتند راهش این است که می‌تواند به یکی از آنها بگوید: تو نصف دیه را بده، نصف دیه را می‌گیرد و بگوید: دیگری را اعدام کنید، نصف دیه‌اش را هم بدهد، چون او نصف دیه بیشتر بدهکار نیست و نصف قتل گردن اوست. اگر ولی پولدار است و صد نفر شخصی را کشتند بگوید: ما می‌خواهیم هر صد نفر را قصاص کنیم، او یکی دیه را از این صد نفر کم می‌کند و نود و نه تا دیه را باید بدهد، می‌تواند نود و نه تا دیه را بین این صد نفر توزیع کند و همه آنها را اعدام کند یعنی اسلام راه را بسته است. بیست نفر جمع می‌شوند می‌گویند: با هم یک نفر را می‌کشیم که نتوانند قصاصمان کنند، ولی دم می‌تواند همه را قصاص کند، می‌تواند بعضی را قصاص کند و از بعضی دیه بگیرد و می‌تواند هیچ کس را قصاص نکند، حالا اینها در کتب فقهی آمده است. اگر زنی در قتل عمدی کشته شد ولی دم می‌تواند نصف دیه را به قاتل و یا ورثه‌اش بدهد تا اعدامش کنند، اگر ارزشش جان زن نصف جان مرد بود که نمی‌توانست این کار را کند، با پول که نمی‌توانست جان کسی را بخرد و پول بدهد و او را بکشد. به هر حال این تفسیری که شده تفسیر اشتباهی است، این که ضمیر را در «فلایسرف» به قاتل برگرداندند قطعاً غلط است، خلاف تقریباً ظاهر شبیه به صریح آیه است.

آیه بعد می‌فرماید: «^۳؛ در اینجا باز

نهی از نزدیک شدن می‌کند که یک نوع مبالغه است در حرمت، ما خودمان هم داریم می‌گوییم: به این نزدیک نشو فکرش هم نکن، یک نفر به ما می‌گوید: بیا برویم خانه فلانی، یک وقت می‌گوییم: نه نمی‌آییم. یک وقت هم می‌گوییم: فکرش هم نکن، نزدیک خانه‌اش هم نرو. معلوم می‌شود که این خیلی مهم است. قرآن

می‌فرماید: «

...»؛ نزدیک مال یتیم

نشوید، مگر به وجه نیکو؛ یعنی مثلاً مالش را بردارید و در یک تجارتی که سودش تضمینی باشد، هزینه کنید. می‌گویند: تصرف قیم در مال یتیم باید مع‌الغبطه باشد، غبطه در بحث فقهی یعنی مصلحت. مع‌الغبطه یعنی مع‌المصلحه ولی بدانند یا علم داشته و یا گمان نزدیک به علم که این کار سود دارد، مال یتیم را هدر ندهد، حق ندارد با آن معاملات که باعث می‌شود مال یتیم سوخت برود را انجام دهد. یا قیمی که باید برای کار یتیم وقت بگذارد، قرآن می‌فرماید: «...»؛^۱

می‌تواند از این مال یتیم متعارف بردارد. بعضی از مردم خیلی می‌ترسند، بعضی هم خیلی بی‌پروا هستند، قرآن می‌فرماید: «...»

...»^۲؛ هر کس غنی است یعنی قیمی که پول دارد عفاف

بورزد از مال یتیم نخورد؛ هر کس هم فقیر باشد قیم است باید وقت کاری‌اش را رها کند برود دنبال مزرعه یتیم که خشک نشود. به اندازه مزد یک روز متعارف بردارد اشکال ندارد. یا مثلاً شما مهمان می‌شوید حالا بچه یتیم است، مادرش به طور متعارف مهمان دعوت کرد، اگر هیچ کس خانه او نرود که بچه یتیم دارد، منزوی خواهد شد. در همچو موردی در حد متعارف اشکال ندارد، بلکه شارع مقدس از خوردن مال یتیم بدون دلیل نهی کرده: نزدیک مال یتیم هم نشود مگر به وجه احسن. اما اگر تصرف غیرمجاز کرد که گناهش بدتر است. قرآن کریم هم در حق خود یتیم سفارش کرده و فرموده: «

...»^۳؛ یتیم را تحقیر مکن، با

یتیم تندی نکن و او را به رنج نینداز، او را آزرده خاطر نکن. چقدر روایت داریم که

۱- نساء آیه ۶

۲- همان: «هر کس که بی‌نیاز است، (از برداشت حق الزحمه) خودداری کند؛ و آن کس که نیازمند است، به

طور شایسته (و مطابق زحمتی که می‌کشد)، از آن بخورد.»

۳- الضحی آیه ۹

تفکر است، یک تفکر بسیار خطرناک که الان قرائنی است که غربی‌ها دارند تلاش می‌کنند. این آتش مرجئه را شعله‌ور کنند.

کلمه ارجاء به چه معنا است؟ ارجاء به معنای تأخیر و مهلت دادن است. «

...»^۱؛ (فرعون به اطرافیان گفت: با موسی و

هارون چه کنم؟) گفتند: به او و برادرش مهلت بده! تا ما برویم و ساحران را جمع کنیم. از این کلمه گرفته شده است.

۴- گروه معتزله؛ کلمه اعتزال یعنی جدا شدن و کناره‌گیری. قضیه این بوده که حسن بصری که از اصحاب (مشکل‌دار) امیرالمؤمنین^(ع) بود، در مسجد درس می‌داد، واصل‌بن‌عطاء که از شاگردان او بود نشسته بود، شخصی وارد شد. به حسن بصری رو کرد و گفت: چگونه است که عده‌ای می‌گویند با گناه کبیره از دین خارج می‌شوی و عده‌ای هم می‌گویند ایمان داشته باش هر گناهی می‌خواهی بکن! کدامشان درست می‌گویند؟ این گروه، یا آن گروه؟ حسن بصری داشت فکر می‌کرد تا جواب این آقا را بدهد که واصل‌بن‌عطاء گفت: من می‌گویم نه این درست می‌گوید و نه آن! نه کافر مطلق است و نه مؤمن مطلق. «بل منزلهً بین منزلتین»؛ بین کفر و ایمان قرار می‌گیرد. نه به او می‌شود گفت مسلمان، نه می‌شود گفت کافر. حسن بصری هم از دست واصل ناراحت شد و گفت: «اعتزل عنا»؛ برو از ما کناره بگیر! و او را اخراج کرد. او هم رفت کنار مسجد و شدند گروه معتزله. یعنی گروه کناره‌گیران. و از آنجا معتزلی‌ها ظهور کردند. معتزلی‌ها یک اصول و عقائدی دارند در رابطه با امر به معروف و نهی از منکر؛ صفات خدا، گناه کبیره و صغیره و امثال آن. در پنج خصوصیت خلاصه می‌شود که لزومی ندارد بیان کنم، همین مقدار بدانید که فرقه‌ای هستند از اهل سنت و عقائدشان نزدیک‌تر است به امامیه نسبت به اشعری‌ها.

۱- اعراف آیه ۱۱۱

برای خلفا به شدت دزدساز شدند. اگر چه خلفای بعدی هم بی‌رحمانه از این‌ها می‌کشتند، اما ریشه اینها برنیفتاد و هنوز هم یک فرقه از این‌ها به نام فرقه «باباضیه» وجود دارد. که البته معترف به خارجی بودن نیستند ولی ظاهراً عقائد خوارج را دارند. عمده عقیده این‌ها این است که شخص با ارتکاب گناه کبیره از ایمان خارج می‌شود؛ یعنی کافر رسمی می‌شود. باید توبه کند و دوباره شهادتین بگوید و مسلمان شود؛ این عقیده خوارج است. که امیرالمؤمنین^(ع) قبل از شروع جنگ نهروان در مقام خطبه ایستادند و سخنرانی کردند و در آن سخنرانی به این‌ها فهماندند که کسی با ارتکاب گناه کبیره از ایمان خارج نمی‌شود. بعد از این سخنرانی امیرالمؤمنین^(ع) از این لشگر دوازده هزار نفری، هشت هزار نفرشان توبه کردند و به لشگر امیرالمؤمنین^(ع) پیوستند و چهار هزار نفرشان روی حرف خودشان ایستادند و حضرت هم آنها را از دم تیغ گذراند و فرمود: کسی چون من جرئت اینکه چشم فتنه را کور کند نداشت، من چشم فتنه را از جا درآوردم. نه نفرشان زنده ماندند که آن فاجعه اتفاق افتاد. اما بعضی گفتند: ابن‌ملجم مرادی جزء این نه نفر نبوده و اتفاقاً جزء لشگریان خود حضرت بوده است؛ طبق این نقل، بعد از جنگ وی گفت: یا علی! پرچم را به من بدهید که من افتخار داشته باشم که خبر پیروزی شما را بر خوارج اعلام کنم. رفت و گرفتار آن فتنه شد. اینگونه هم نقل کردند ولی مشهور همان است. حروراء منطقه‌ای است که خوارج در آن منطقه اردو زده بودند و معروف شدند به حروریه. اهل حروراء.

۳- گروه مرجئه؛ مرجئه درست مقابل عقیده خوارج هستند. می‌گویند: شما ایمان به خدا داشته باش! بقیه مشکلات حل است. اعمالوا ماشئتم. هر کاری دلتان می‌خواهد انجام دهید؛ با ایمان به خدا گناه کبیره هیچ ضرری ندارد. چیزی که الان در غرب مسیحی رایج است، اباحیگری مذهبی. یعنی اینکه شما ضمن اینکه به خدا و پیغمبر و ائمه ایمان دارید، هر چه هم گناه کردید، مشکلی نیست. این هم یک

خداوند چه پادشاه‌های بزرگی را به انسانهایی می‌دهد که یتیمی را کفالت کنند، دست نوازش به سر یتیم بکشند، محبت کنند، غذا بدهند. حتی قرآن کریم این عمل صالح را عقبه عمل صالح نامیده، می‌دانید عقبه محل گذرگاه خیلی مشکل و سختی است و خیلی مهم است، «...»

* * *
«...»، اینها عقبه است، خدا خیلی بزرگ شمرده. هر چه می‌توانید به یتیمان کمک کنید. من پیشنهاد می‌کنم به خواهران و برادرانی که تمکنی دارند کمیته امداد یک بخشی دارد برای کفالت ایتم آنها که واقعاً می‌توانند کمک کنند و واقعاً هم اینها را به دست یتیمان می‌رسانند. یک وقت پرونده ما را باز کنند بگوییم ای وای دیگران از این مزرعه دنیا برداشتند برای آخرت و ما با غفلت گذراندیم. این طوری نباشد و اینها جزء اعمال صالحی است که به درد آدم می‌خورد. در مورد مال یتیم هم که می‌فرماید: «...»؛ آنهايي که اموال یتیمان را

از روی ظلم می‌خورند، (معلوم است که خوردن مال یتیم مطلقاً حرام نیست اگر متعارف باشد یا اگر قییم محتاج به خاطر کاری که برای یتیم می‌کند به اندازه کاری که می‌کند بردارد این ظلم نیست. آن مثال‌هایی که زدم ظلم نیست)، «...»
«...»؛ در حقیقت در شکم خودشان آتش می‌ریزند، «...»

«...»؛ به زودی در آتش سوزان دوزخ خواهند افتاد.

بسم الله الرحمن الرحيم

سؤال: آیا اینکه انسان در هر زمینه‌ای که وارد می‌شود دوست دارد نفر اول باشد و برای رسیدن به آن تلاش می‌کند این علو و برتری جویی است؟ برتری جویی اگر

۱- بلد آیات ۱۲ تا ۱۶

۲- نساء آیه ۱۰

بدون استحقاق باشد آن است که گفتیم. یعنی یک کسی است که لیاقت یک کاری را ندارد و بخواهد در آن موقعیت قرار گیرد. مثل خلفای غاصب؛ ولی اگر کسی برود و زحمت بکشد و شایستگی مقامی را پیدا کند، این برتری جویی نیست. می‌گوید:

تکیه بر جای بزرگان نتوان زد به گزاف مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی

یکی از دلایل عدالت راوی مجهول این است که عده‌ای از بزرگان از او روایت کنند. ما در کتب رجالی که می‌رویم در مورد شخص راوی نگفته است که این ثقة است؛ نگفته است این عادل است. چیزی نگفته است. شما اگر نگاه کنید به کتاب رجال نجاشی، می‌بینید که اکثر روایاتی که اسم برده، نه توثیق و نه تضعیف کرده است. این‌ها راوی‌های مجهولند؛ در میان این‌ها راوی‌های عادل زیاد است. عدالت بعضی از این روات را با راهایی می‌توان احراز کرد. نزدیک هزار و دویست راوی را مرحوم نجاشی را در کتابش معرفی کرده که از این هزار و دویست، درصدی را تعدیل نموده، (با الفاظی مانند ثقة، وجه، عین و امثال این اوصاف که برای عدالت به کار می‌رود). عده‌ای را هم گفته تضعیف نموده است. اما در مورد کثیری چیزی نگفته و سکوت کرده است. تکلیف این‌ها چه می‌شود؟ یکی از راه‌های شناخت عدالت راوی مجهول این است که بزرگان از او روایت کرده باشند. مثلاً مرحوم شیخ طوسی، مرحوم مفید، مرحوم صدوق و... از او روایت کرده باشد. این بزرگان عادتشان این بوده که از ضعفا روایت نمی‌کردند و قبیح می‌دانستند (روایت از ضعیف، بدون اینکه بگویند این ضعیف است). اولاً روایت نمی‌کردند در صدر اول. این کار را بد می‌دانستند اگر چه عده‌ای از بزرگان حدیث می‌گویند که روایت ضعیف هم باید نقل شود. ظاهراً اعتقاد مرحوم علامه مجلسی هم همین است. روایات ضعیف را نباید دور بیندازیم. چه بسا که بشود از جمع همین روایات ضعیف یک مطلب یا حقیقتی را حتی به تواتر نزدیک کرد. منتها در همان صدر اول عیب می‌دانستند. می‌گفتند: نباید راوی از راوی ضعیف روایت کند. بعضی هم که شجاعت به خرج می‌دادند و روایت می‌کردند، قید می‌کردند که فلانی در سند این حدیث ضعیف است. لاجرم

اگر از او روایت کردند و قید هم نکردند این ضعیف است، معلوم می‌شود که این راوی عادل است. پس یکی از راه‌های احراز عدالت راوی روایت بزرگان از اوست. حتی اگر کتب رجالی چیزی از عدالت او ذکر نکرده باشد.

فصل هفتم: فرق مسلمین

(یک اطلاعات کلی بد نیست. اگر کسی می‌خواهد فرق مسلمین را بشناسد مراجعه کند به کتاب «ملل و نحل» شهرستانی. ظاهراً مهمترین کتابی که در این زمینه نوشته‌اند این کتاب است. اسم فرقه‌ها را آورده؛ خیلی فرقه‌ها متعدد هستند. حالا من کلی عرض می‌کنم).

فرق اهل سنت

۱- اهل حدیث؛ عقاید اهل حدیث این است: اولاً افراطی به حدیث عمل می‌کنند. احمدبن حنبل، افتخار می‌کرد هفتصد هزار حدیث جمع کرده که خودش معترف بود اکثریت قاطع این احادیث قابل اعتماد نیستند. از همه این هفتصد هزار حدیث سی هزار حدیث را توانسته در مسندش بیاورد. سایر کتب اهل سنت هم این طوری است. ولی این‌ها این را یک افتخار می‌دانند که ما مثلاً این مقدار حدیث را جمع کردیم. در عمل به حدیث عقل را خیلی میدان نمی‌دهند. یعنی در مقابل نقل، ولو نقل ظنی، به عقل مجالی نمی‌دهند. این هم یکی از ویژگی‌های اهل حدیث است به آنها حشویه هم گفتند؛ چون هر چه حشویات است جمع می‌کنند. شبیه گروه اخباریه شیعه هستند. اخباریه الان وجود خارجی ندارد. اخباریه هم یک روحیه همین گونه داشتند که خیلی به حدیث اعتماد می‌کردند. بعد از اینکه احمدبن حنبل آمد، گروه‌های مختلفشان یکی شدند و تحت لوای او قرار گرفتند و او را امام خود قرار دادند. امروز قاطبه اهل سنت هم خودشان را اهل حدیث می‌دانند.

۲- خوارج؛ علت اینکه گفتند: خوارج، چون از لشکر امیرالمؤمنین^(ع) خارج شدند و از زیر چتر ولایتش بیرون رفتند. بعد از این قضیه در جریان جنگ نهروان تار و مار شدند اما همچنان ریشه‌های فکری آنها باقی ماند، به طوریکه در دوره‌های بعدی